



بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بررسی ادله قرآنی حرمت سب

در بحث سب ادله قرآنی را مطرح کردیم؛ آیه جهر به سوء و آیه اجتناب از قول زور و آیه نبز به القاب در سوره حجرات بود.

یکی دو نکته دیگر راجع به آیه سوره حجرات عرض کنیم: «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» (حجرات/۱۱) آیه دو فقره داشت: «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» بود که نسبت لمز با سب من وجه است و نسبت تنابز به القاب هم اخص مطلق است که هیچ کدام منطبق بر مدعی نبود ولی هر دو مرتبط با مدعی و بحث سب بود منتها یکی به نحو عموم خصوص من وجه، یکی به نحو اخص مطلق از سب.

نکات آیه ۱۱ سوره حجرات

نکته اول

در مورد تنابز به القاب یکی دو نکته باقی مانده یکی ادامه آیه شریفه «بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» (حجرات/۱۱) است و در مورد آن دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول

اولاً جمله‌ای است در ادامه جمله قبل و حالت تعلیل ندارد و آیه اشاره به این می‌کند که نام حاکی از فسق و فجور بعد از ایمان یعنی بعد از اینکه مسلمان شدند چیز بدی است؛ اشاره به این حقیقت می‌کند که گاهی افراد نامی دارند که مربوط به دوره قبل از اسلام هست بعد که مسلمان می‌شوند این نام در فرهنگ اسلامی نام خوبی نیست و نوعی فسق و فجور را ارائه می‌دهد و چیز بدی است، معنای این، تغییر نام است که در روایات دارد «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يُعَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرَّجَالِ وَ الْبُلْدَانَ»^۱ امروزه هم کسانی که در مناطق دور دنیا و در فرهنگ‌های اسلامی هستند وقتی مسلمان می‌شوند خیلی وقت‌ها در نام آنها فسق و فجور و چیز ناپسند و حاکی از نوعی

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۳۹۰.



معصیت است. می‌گوید: «بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ» این یک احتمال که در حقیقت ذکر خاص بعد العام است. آیه قبل فرموده: «لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» لقب و نام‌های بد بر افراد اطلاق نکنید، این کلی است در ادامه آیه به صورت خاص روی مورد ویژه‌ای انگشت می‌گذارد و می‌گوید نام‌های فسق آمیز که بعد از انتقال از کفر به اسلام وجود دارد چیز بدی است یعنی ذکر خاص بعد العام است و تنابز به القاب مطلقاً درست نیست. یک مورد ویژه و خاص را به صورت جدی اسم برده است که کل تنابز به القاب بد است یک نوع هم این است که کسی که فرهنگش عوض شد و از کفر به اسلام آمد نامی که حاکی از فسق، فجور، زنا است در فرهنگ‌های اسلامی پسندیده نیست، «بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ» یعنی این نام را نگذارید. این یک احتمال در آیه شریفه است که ذکر خاص بعد العام می‌شود و ذکر خاص بعد العام فراوان داریم. می‌گوید اکرم العلما بعد هم می‌گوید و اکرم زیداً یا اکرم الفقها این ذکر خاص بعد العام است به خاطر تأکیدی که داشته گفته اکرم العلما و اکرم الفقها، فقها همان علما هستند و به مورد خاصی تأکید دارد اینجا هم مثل آن است تنابز به القاب نکنید و از جمله و به طور خاص القابی که در جاهلیت بود و در فضای اسلامی فسق آلود و بد است. این ذکر الخاص بعد العام می‌شود، «بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ».

احتمال دوم

ثانیاً «بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ» برای تنابزوا بالالقاب به منزله تعلیل باشد، «لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» برای اینکه «بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ» بعد الایمان یعنی وقتی مسلمان هستید، بعدیت آن خصوصیتی ندارد و در فضای اسلامی و ایمانی نام بد حکایتگر از فسق و فجور است و پسندیده نیست. احتمال دوم روی این است که بعدیت و قبلیت خصوصیتی ندارد مهم این است که در ظرف ایمان و اسلام نام‌های فسق آلود بد چیزی است در فضای فرهنگ اسلامی نامی که حاکی از فسق و فجور باشد، نام بدی است. این در واقع به منزله علت است، چرا می‌گوییم نام‌گذاری نکنید؟ برای اینکه نام فسق آلود مورد قبول خداوند نیست و لذا باید از آن اجتناب کرد. این احتمال دوم در آیه است.

نظر مختار

هر یک از دو احتمال قابل دفاع است و ذهن ما به احتمال دوم بیشتر تمایل داشت به این شکل کسی متعرض دقایق این شکلی در آیه نشده است ولی این دو احتمال در باب آن هست. بنا بر احتمال اول ذکر الخاص بعد العام



است و تأکید روی جایی دارد که از آنجا به اسلام منتقل شده است، بنا بر احتمال دوم بعدیت به معنای انتقال از آن به این خیلی مهم نیست روح کلام مقصود است و به صورت علت به منزله حکم است. بنا بر احتمال اول ذکر خاص بعد العام است، بنا بر احتمال دوم ذکر عام بعد الخاص یعنی ذکر العله است بعد از معلل و حکم، این دو احتمالی است که در آیه است.

سؤال: تفاوت احتمال اول و دوم در چیست؟

جواب: آن ذکر خاص است، این ذکر عام و علت است.

نکته دوم

نکته دیگر در مورد بئس اینکه «بئسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ» بئس مثل خود نهی است، مثل ویل است اگر بئس را خداوند به یک کاری اطلاق بکند و در مقام بیان باشد و قیدی نزند، روی همان ترتیب مقدمات حکمت «بئس» ها حمل بر نهی و حمل بر تحریم می شود عین اینکه وقتی نهی کند، چطور می گوییم بر اساس مقدمات حکمت و تفصیلی که در اصول مطرح شده است و با ترتیب ویژه ای دلالت بر نهی می کند و نهی دلالت بر حرمت می کند، بئس همین طور است وقتی می فرماید: «بئسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ»، بئس کذا، بئس کذا اصل دلالت بر حرمت و تحریم است اگر بخواهد کراهتی بگوید باید قرینه خاصه ای باشد بئس در واقع مذمت است، مذمت مطلقه یعنی همان حرمت. خدا که چیزی را مذمت بکند اگر قرینه خاصه ای نباشد یعنی این حرام است و باید از آن پرهیز بشود. پس بئس دلالت بر تحریم می کند الا ان تدل قرینه خاصة على التنزيه.

نکته سوم

یک نکته هم «بئسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ» است که فسوق مصدر است. آن وقت این طور می شود که نامی که مصدر و اسم مصدر است، فسق باشد، بئس الاسم الفسق یعنی اسمی که حاکی از فسق باشد منتها برای تأکید و نشان دادن قبح قصه می گوید اسم وقتی حاکی از معنای بد باشد خود اسم فسق است و فسوق در اینجا مصدر است که اسم به مصدر موصوف شده و مصدر صفت برای اسم قرار گرفته است، این برای مبالغه است مثل اینکه به ضارب بگوییم ضرب، نامی که حاکی از فسق است مقصود است ولی چون نام و اسم مسمی خیلی به هم نزدیک است و در هم مدغم است از این جهت برای مبالغه و تأکید اسم فسق گفته شده نه اسمی که دارای معنای فسق باشد.



سؤال:؟

جواب: قصد اینجا دخالت ندارد. اسم فسق یعنی عرف این را نام فسق آلود می‌داند این حمل بر مفاهیم عرفیه می‌شود نه چیزهای شخصی و قصدی، عنوان قصدی نیست، تنازوا بالالقباب منظور از لقب سوء عند العرف نه اینکه خود شخص حساس است که مثلاً اگر به او بگویی کشک ناراحت می‌شود آن حساسیت‌های شخصی ایداء است؛ اسم فسوق یعنی آنچه عرف فسق آلود به حساب می‌آورد و اسمی که عرف آن را بد می‌داند اطلاق آن بد است، اسم فسوق هم به این معنی است این هم جزء نکته دهم می‌شود که عنوان تناز و تسمیه به اسم فسوق عناوین قصدی نیست و همانی که عرف تلقی می‌کند یعنی امر مسیء است، سوء عرفی یا فسوق عند العرف عام یا عرف خاص شرعی است، این تسمیه مورد مذمت و تقبیح قرار گرفته است و عنوان قصدی نیست، همیشه وقتی می‌خواهد یک عنوانی گناه به شمار بیاید، باید با علم و عمد اقدام بکند، اگر علم و عمد نباشد، معذور است.

سؤال:؟

جواب: علم به این باید داشته باشد که این فسوق است منتها باید بداند اگر نداند معذور است. مثل اعانه که می‌گفتیم معذور است و الا حکم، حکم است. کسی نام بدی برای دیگری بگذارد یا نام بدی را بر او اطلاق کند، عرف که این نام را بد می‌داند این گناه است، اگر نداند یا غافل باشد یا در خواب گفته یا بی‌توجه است، حکم هست و این کار، کار بدی است، منتها او چون نمی‌دانسته معذور است، مثل شرب خمری که خبر نداشت و به‌عنوان آب خورد. عنوان که قصدی نیست، اگر بداند خمر است حرام است نداند هم فی‌الواقع جای حکم الهی است منتها برای او منجز نشده است. این هم یک نکته که عنوان قصدی نیست و اسائه و فسوق عرفی است نه بحث‌های شخصی. آنچه گفتیم ذکر العام بعد الخاص یا تعلیل است، شاهد بر تعلیل بودن آن این است که در روایات در موضوعات مختلف تمسک شده است و تلقی، تلقی قاعده عامه و تعلیل است.

نکته چهارم

یک نکته دیگر اینکه اگر قبل این آیه «لَا تَنَابَرُوا» نبود، همین‌طور خدا بفرماید: «بِسِّمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ» این یک جمله خبریه است که می‌گوید خیلی بد است ولی از این جمله خبریه انشاء هم استفاده می‌شود. بِسِّمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ مثل اینکه خداوند بفرماید دروغ بد چیزی است یا فلان موضوع بد است. اینکه بگوید بد است یعنی همیشه یک نهی‌ای از آن استفاده می‌شود چون بسِّمِ مطلقه است از آن استفاده نهی‌ای می‌شود یعنی باید از این پرهیز کرد.



در واقع «بِسِّ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ» می‌گوید بد است و نباید این نام را گذاشت. این هفت هشت نکته در آیه شریفه بود که به نظر می‌آید سه جمله داشتیم، «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ، لَا تَنَابَزُوا وَبِسِّ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ» همه این‌ها با بحث سب ربط دارد ولی منطبق با بحث سب نیست بلکه اخص است؛ تنابز یا تسمیه به اسم بد و اسم فسق منطبق بر بحث نیست بخشی از سب را می‌گیرد والا وقتی کسی یک بار می‌گوید هو کلب، هو حمار، هو فاسق، هو فاجر، هو رضيع یک بار به صورت انشاء یا اخبار وصفی بر او اطلاق می‌کند داخل در آیه نیست چون نام نگذاشته یک بار تعبیری کرده و آن را آیه شامل نمی‌شود، آیه یک نوع سب خاص را شامل می‌شود که نام‌گذاری در آن باشد، البته این نام‌گذاری گاهی در مقطع کوتاهی است و گاهی کلی است.

سؤال:؟

جواب: لقب یک نوع تداوم و استمرار می‌خواهد، استمرار در یک مقطع کوتاه یا طولانی مدت که در واقع از نگاه او اسم کلب را به او می‌گذارد و توصیف می‌کند، صرف توصیف نام‌گذاری و تلقیب نیست؛ تلقیب اخص از توصیف است در آن نوعی استمرار و دوام لازم است ولو دوام موقت، اگر جداگانه روی این تأکید کنید مانعی نیست که بین تلقیب و توصیف اعم و اخص مطلق است سب توصیف به اوصافی است که نقص و اهانت در آن است. توصیف همیشه نام نهادن نیست که علامت او بگذارد، ولی در تلقیب نام می‌گذارد یعنی کد می‌گذارد، نام‌گذاری همان کد دادن است، رابطه اسم و مسمایی درست می‌کند که در آیه مقصود است و نمی‌شود از اینجا به کل توصیف الغاء خصوصیت کرد چون توصیف این قدر مذموم نیست ولی نام‌گذاری چیز بدی است. وقتی اخص مطلق شد می‌گوییم سب این است که در قالب ندا یا جمله خبریه یا یک کلمه مفرد یک وصف بدی را بر کسی اطلاق کند مثلاً وضع است، ناقص است، فاسق است، فاجر است، زانی است، اما تنابز تلقیب به سوء است یعنی علامت‌گذاری می‌کند، برای او نام می‌گذارد که این با توصیف خیلی فرق دارد یعنی اخص از آن است و مؤونه زائده‌ای دارد. این آیه به مورد خاص اشاره دارد که نوعی خاصی از سب است و البته عقاب این مضاعف است؛ سب مطلقاً حرام است، سب و قسم توصیف مطلق توصیف به نحو تسمیه و علامت‌گذاری و تلقیب. منتها اطلاق سب هر دو را می‌گیرد؛ اجتنبوا قول الزور هر دو را می‌گیرد در مورد تلقیب علاوه بر دلیل عام دلیل خاصی داریم که همین لا تنابزوا بالالقاب است که دلیل خاص مفید تأکید است. اگر جایی عام و خاص داشته باشیم، دلیل روی عام باشد، روی خاص هم مثل آن باشد، یک دلیل گفته اکرم العلماء، دلیل دیگر گفته اکرم الفقهاء این اکرم العلماء چون مثبتین هستند،



مطلق و مقید حمل بر هم نمی‌شوند این روشن است که دو حکم است منتها در خاص دو دلیلی که مثبتین هستند دو احتمال وجود دارد:

- یکی اینکه خاص بیان مصداقی از عام باشد و هیچ تأکید و چیز جدیدی در این نیست اکرم العلماء همه را می‌گیرد، اکرم الفقهاء هم فقط مصداقی برای آن است؛
- احتمال دیگر این که اکرم الفقهاء تأکید بیشتری می‌کند یعنی چیز اضافه‌ای بر آن حمل می‌کند.

همیشه در مطلق و مقید مثبتین که باشند مطلق بر مقید حمل نمی‌شود و در نافیین هم همین‌طور است و خاص و مقید می‌تواند ذکر مثال و نمونه‌ای از عام باشد بدون اینکه چیز جدیدی بیان بکند و یا تأکید و بیان یک امر جدیدی نسبت به این مصداق باشد که گفتیم اصل در دومی است و اینکه صرف بیان مثال باشد و چیز جدیدی نگوید خلاف است. اصل این است که هر دلیلی حرف تازه‌ای می‌زند و عنایتی دارد و لذا اصل این است که در آن خاص تأکیدی وجود دارد. طبق این قاعده- که از نظر اصولی بحث کردیم- اینجا هم همین‌طور می‌شود؛ یک دلیل می‌گوید اجتنبوا قول الزور، چند مرحله هم پیدا می‌کند هر قولی که مایل عن الحق، این خیلی عام است. یک دلیل می‌گوید سب نکنید، چون قول زور کذب و غیبت و صد تا چیز را می‌گیرد. یکی از مصادیق می‌گوید سب که تأکید است یعنی سب چیز اضافه‌ای بر قول زور و مایل عن الحق دارد. در سب هم یکی از اقسام سب که تلقیب به سوء باشد دلیل خاص داریم و باز عقاب مضاعف دارد. پس مطلق سب حرام است و تلقیب به سوء که سب الخاص است یک حرمت مضاعف و مؤکد دارد وجه آن هم روشن است یک بار کسی را به وصف بدی توصیف می‌کند، گاهی نام و لقب می‌گذارد، معلوم است که نام‌گذاری قبیح بیشتری دارد.

نکته پنجم

در اجتنبوا قول الزور مایل عن الحق نسبت به غیرمسلمانی که ذمی یا معاهد است و اسلام برای آن احترام قائل است بعید است شامل نشود. سؤال و نکته بعدی این است که اینجا هم عموم دارد و کافر و ذمی و غیرمسلم را می‌گیرد یا اختصاص به مسلم دارد؟ در ظاهر بیشتر به روابط بین مسلمانان توجه دارد خود سوره حجرات همه‌اش یا ایها الذین آمنوا دارد، می‌فرماید: «لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» بحث بعد الایمان دارد و در فضای اسلام و مسلمانی بحث می‌کند و لذا سیاق و قرائن موجوده در سوره حجرات بیشتر ناظر به احکام در روابط



میان فردی و اجتماعی در جامعه اسلامی و بین مسلمانان است از این جهت به نظر می‌آید که در این آیه نمی‌شود ادعای اطلاق کرد و اختصاص به آنجا دارد. البته در روابط اجتماعی طبق روایاتی ایمان اختصاص به مؤمن واقعی قلبی ندارد و مقصود همان مسلمانان هستند و شامل اهل سنت و مذاهب دیگر هم می‌شود یعنی ایمان دو اطلاق دارد؛ یک اطلاق خاص دارد، یعنی قلباً به حق معتقد و پایبند است که مراتب دارد و اطلاقات مختلفی دارد. ولی گاهی ایمان به معنای مطلق الاسلام به کار می‌رود که در احکامی که در روابط اجتماعی ذکر شده است معنای عام است یعنی مسلمان و کسی که التزام به اسلام دارد در حد اولیاتی که مسلمان بر آن صادق باشد گناهکار، فاسق، عادل، امامی، عامی، همه را می‌گیرد و خود امامی هم فاسق باشد آن را هم می‌گیرد.

سؤال:؟

جواب: عناصری که برای صدق اسلام لازم است در او جمع باشد، اسلام کلی. آیه بعد الایمان را می‌گوید مطلقاً در آیه بیاورید بگوییم این بدتر است. من نمی‌گویم نفی می‌کند می‌گویم آیه ساکت است برای اینکه بئس الاسم الفسوق بعد الایمان دارد، اگر تعلیل هم باشد این به آن سرایت می‌کند. دیگر اینکه یا ایها الذین آمنوا در سوره حجرات خطاب به مؤمنین دارد که این هم خطاب به مؤمنین می‌شود و سیاق روابط منکم و این‌ها که هفت هشت تا حکم در سوره است بیشتر در فضای اسلامی است و با فضای سیاق و یا ایها الذین آمنوا و بعد الایمان و این‌ها خیلی نمی‌توانیم مطمئن به اطلاقی بشویم. برخلاف «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) که تا حدی می‌شد ادعای این اطلاق کرد. ظاهرش این است، البته نفی نمی‌کند ساکت است. به خصوص در موردش بیهودی یعنی اسلام،

سؤال:؟

جواب: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (انعام/۱۰۸) آن هم نوشتن اشاره‌ای به آن می‌کنم. کاربرد زیادی در قرآن ندارد.

سؤال:؟

جواب: منکم هم دارد و سیاق آیات سوره حجرات خطاب به مخاطب مسلم است ولی ممکن است کسی که طرف قرار می‌گیرد غیرمسلمان باشد. در آیه سه جمله بود «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ» و اخص از سب بود، ولی نوع خاص از سب است که تأکید بر حرمت در آنجا دارد. سه آیه شد که آیه



سوم سه فقره داشت. آیه چهارم هم ضمن بحث‌های قبلی صحبت کردیم و چند نکته کوتاه راجع به آن عرض می‌کنیم. «وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» این آیه شریفه هم مورد استشهاد و استدلال قرار گرفته است.

نکات لغوی

نکته اول «همز و لمز»

در تفاسیر انواع وجوه را برای همز و لمز گفته‌اند ولی آنچه در متن لغت راجع همز و لمز آمده اشاره کردیم که در مقایسه لمز همان عیب است و لامز و لمزه یعنی کسی که بیان عیب می‌کند. در مقایسه گفته همز سب و انساب، ریخته شدن چیزی است و بعد می‌گوید همز در کلام اکنار فی الکلام، پرحرفی است؛

بعضی هم گفتند همز به معنای شکستن و کسر است.

این در لغت است که لمز عیب است و همز شکستن و ریختن چیزی است؛ اصل معنای لغوی آن است منتها در معنای خاصی به کار رفته است همزه و لمزه فاعلی است که مبالغه دارد، همزه و لمزه یعنی کسی که زیاد عیب‌جویی می‌کند، طعنه می‌زند، غیبت می‌کند که اصل لغت است، گاهی در مورد لمز طعن گفته شده است که اگر طعن باشد، طعنه زدن به دیگری، نیش زدن به دیگری هم با سب می‌شود، هم با بیان می‌شود احیاناً با فعل هم می‌شود. همز هم این‌طور است منتها بعضی گفتند هر دو یک معنا دارد، بعضی گفتند متفاوت است.

تفاوت‌ها یکی از جهت فعل و قول است یکی از جهت جلوی شخص و پشت سر او است و در معانی گاهی گفته شده هر دو طعن است، گاهی نامی است، گاهی غیبت است و طعن و نامی و غیبت و تعییب و مسخره چیزهایی است که در ضمن دو لغت آمده است.

هیچ مطلب روشن و نهایی راجع به این گفته نشده، این‌طور که در لغت و کلماتی که نقل شده است، مثلاً از ابن عباس چیزهایی در تفاسیر نقل شده که معلوم نیست معنا می‌کند یا بیان مصداق می‌کند. بعید نیست که همزه و لمزه همان معنای اصلی لغت باشد که خیلی معنای عام است لمزه یعنی کسی که عیب دیگران را به رخشان می‌کشاند، عیب‌جویی می‌کند، این عیب را جلوی رو می‌گوید، پشت سر می‌گوید، به قول یا فعل عیب را نشان او می‌دهد، عیب



موجود در او می‌گوید یا عیبی که در او نیست برای او می‌گوید؛ یعنی بهتان می‌زند یا غیبت یا سب می‌کند، بعید نیست بگوییم این‌ها یک معنای مطلقاً دارد و شامل همه طعن و سب و غیبت و افترا می‌شود.

بعید نیست هم در لزمه هم در همز معنای عامی بگوییم و با لغت هم سازگار است. لزمه همان طور که مقایسه یا در مجمع البحرین گفته همان عیب است. لمام و لزمه یعنی عیاب یعنی کسی که عیب برای دیگران بیان می‌کند این طعن است، مسخره است، غیبت است، تهمت است هر چه عیب دیگری را برای دیگری بیان کند. بعید نیست که بگوییم معنای مطلق این طوری دارد و همزه و لزمه بر هم منطبق است و یک نوع تأکیدی در آن است که هم صیغه مبالغه است هم با دو واژه یک موضوع را مورد تأکید قرار داده است. همزه لزمه کسی که عیاب است، عیب دیگران را بیان می‌کند، جلوی روی یا پشت سر با قول یا فعل، عیب دیگران را نشان می‌دهد. طعنه می‌زند، نیشخند می‌زند، مسخره می‌کند، سب می‌کند، فحش می‌دهد، ذم می‌کند بعید نیست همه را بگیرد. اگر کسی این اطلاق در معنا را نپذیرد باید در فضایی که آن‌ها گفتند برود هیچ کدام اصل و اساس روشنی ندارد بعید نیست بگوییم مطلقاً است. «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّه» الذی وصفی است برای این نه بیان معنا، بعضی جاها بیان معنا است ولی اینجا قطعاً بیان معنا نیست. برای اینکه جمع مالا و عدده هیچ ربطی با همزه و لزمه از نظر لغوی در هیچ یک از لغات نیست. بعضی جاها «الذی» هایی که در قرآن یا در کلام عرب می‌آید، گاهی تشریح و تفصیل عناصر معنای قبلش است، از نظر معنایی عین آن را معنای لغوی می‌کند یا نمونه‌ها و اجزایی را برای آن ذکر می‌کند ولی گاهی یک صفت دیگری که اینجا هم همین طور است می‌گوید ویل لکل همزه آدم عیب‌جو، نام، هامز و لمام است که یک وصف دیگر هم دارد که جمع مالا و عدده؛ نه اینکه «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّه» بیان معنای قبل باشد یا حتی بیان نمونه و مصداق آن باشد. پس معنای همزه و لزمه این شد، اگر بخواهیم در مسیری برویم که مفسرین و اهل لغت در دوره‌های متأخر ذکر کردند، چند قول است غیبت و امثال آن با بعضی تفاوت‌هایی که اشاره کردم. این یک راه است.

یک راه این است که بگوییم همه این‌ها بیان مصداق می‌کردند، اصل همان عیاب بودن است که بعید نیست دومی را بگوییم.

سؤال:؟

جواب: بیان عیب است، چه افترا باشد چه حالت غیبت همه را می‌گیرد. این یک نکته در آیه بود.



نکته دوم «ویل»

نکته دوم ویل است، ویل به معنای «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» یک نوع نفرین است. منتها ظهور این نفرین وقتی که قرینه خاصه نباشد حرمت است. وقتی می‌گوید ویل للمطففین یا ویل لكل کذاب، ویلهایی که در قرآن آمده یک نوع نفرینی است که اگر قرینه خاصه‌ای نباشد، ظهور آن در تحریم است. بعضی در روایت هم آمده که بیان مصداق و تشریح معنایی است که ویل چاهی در جهنم است که قعر زیادی دارد. آن‌ها تجسد نفرین الهی است که آنجا ظهور و بروز و تجسد پیدا می‌کند. این را سال گذشته در ویل المطففین با نکات بیشتری عرض کردیم که ویل حاکی از تحریم است.

نکته سوم «همزه و لمزه»

نکته سوم خود همزه و لمزه است. همزه و لمزه صیغه مبالغه است. سؤالی که وجود دارد وایی که خدا می‌گوید و حرمتی که به پیشانی این می‌چسباند، چسبانده به پیشانی همزه و لمزه، یعنی حرمت روی کسی آمده که خیلی عیاب، نمام یا مغتاب است و خیلی مرتکب این معاصی می‌شود یا چنین چیزی مقصود نیست. اصل همز و لمز مشمول این حرمت است، در ظاهر ویل مال کسی است که دائماً مرتکب این همز و لمز می‌شود، ولی ارتکازات عرفی می‌گوید نه اینکه دائماً می‌شود، یک مذمت شدید‌ای می‌کند که اصل آن کاملاً مذموم است. منتها این در مقام تأکید بر این است که ارتکاب مستمر این معصیت است یعنی به عبارت دیگر عرف می‌گوید درست است که به لحاظ بیانی و ظاهر ویل و حرمت روی کسی آمده که دائم الهمز و اللمز است و به صورت پیوسته و دائمی مرتکب همز و لمز می‌شود ولی در ارتکاز عرفی اصل این کار یک کار حرامی است که ارتکاب دائمی آن یک حرمت مضاعف دارد؛ برداشتی که از این می‌شود این است که اصل همز و لمز یک نوع حرمتی دارد و مبالغه آن موجب حرمت نیست ولو اینکه موجب اشتداد آن می‌شود. البته ارتکازات عرفی و مناسبات حکم و موضوع آدم را به اینجا می‌برد والا اگر چیزهای خاص اینجا نبود، ظاهر کلام جمود بر لفظ این است که ویل روی کسی آمده که زیاد این کار را انجام می‌دهد. بعید نیست بگوییم مبالغه بودن آن اشتداد در حرمت و ویل است نه اینکه اصل حرمت برای او باشد.



نکته چهارم

نکته چهارم که با این کمی ربط دارد در آیه علاوه بر اینکه همزه و لمزه مبالغه‌ای آمده است، اوصاف دیگری هم آمده است. می‌گوید «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّتِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» (همزه ۱-۶) اینجا ویل روی لمز و همزی آمده که جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ که مال را جمع می‌کند، ذخیره می‌کند و حقوقش را ادا نمی‌کند. پس ویل روی گروهی آمده که این چند صفت را دارند. باز سؤال است یعنی حرمت مال ترکیب است، یعنی کسی که این‌ها را با هم داشته باشد یا تک‌تک این‌ها حرام است؟ عین بحث قبلی ظاهرش این است که مال روی ترکیب است. مثل اینکه می‌گوید «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون ۱-۲) ولی باز ارتکازات و مناسبات حکم و موضوع می‌گوید هر کدام این‌ها جدا جدا موضوع حکم است مثل خیلی جاهای دیگر که یک گروه خوبی را توصیف می‌کند و هفت هشت صفت برای آن‌ها ذکر می‌کند. معلوم است هر کدام این‌ها جداگانه ارزش دارد؛ به عبارت دیگر اوصافی که در قرآن در مقام تشویق یا در مقام توبیخ، پنج صفت را برای یک چیزی جمع می‌کند، مثلاً «عِبَادُ الرَّحْمَنِ - الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان ۶۳) در همان سوره شریفه یازده صفت برای عباد الرحمن ذکر کرده است. درست است که خوبی و حسن و ترغیب را روی کل می‌آورد ولی کل ارتباطی نیست، کل استغراقی است یعنی جزء جزء مطلوبیت دارد. ارتکازات ما می‌گوید «هُمَزَةٌ لُّمَزَةٌ» «الَّتِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» هر کدام جدا جدا مصداق ویل است نه اینکه ویل روی کلی آن‌ها بیاید و هر کدام جدا جدا حرمت را دارد. شأن نزول این هم در تفاسیر آمده است.

جمع‌بندی نکات

بنابراین اگر ما سه نکته را بپذیریم آیه حرمت را روی اصل لمز و همز می‌آورد در نتیجه نسبت لمز و همز با سب بر اساس لغاتی که گفته شده فرق می‌کند و در مجموع نسبت با سب دارد. منتها اگر آن معنایی که گفتیم، لمزه و همزه را به معنای مطلق بگیریم، آن وقت کل سب را می‌گیرد. چون سب همه‌جا بیان عیب و تعییب دیگری است. بنا بر معنای مطلق که گفتیم منطبق بر سب است یعنی دلیل خیلی خوبی برای حرمت سب می‌شود، اما اگر در آن معنای خیلی ریز بشویم که لمزه همان غیبت است، همزه چیز دیگری است و یک مقدار با سب فاصله می‌گیرد. منتها انباشت ثروت «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» (توبه ۳۴) و کجا حرام است کجا حرام نیست، آن نمی‌شود. این آیه



به تنهایی دلالت بر حرمت می‌کند منتها داستان آن چیز دیگری است که به مناسبتی در فقه التریبیه بحثی کردیم؛ و
صلی الله علی محمد و آله الاطهار